

حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دین

الله ...

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



رقم (7) - من آثار حضرت بهاء الله - کتاب اشراقات -

صفحه 133 - 143

(7)

هو المبین الحکیم

حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دین الله و مذهب الله انکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضا نمایند این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل بها کمر همت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و مو گردد حبا لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناراست عالم سوز و



ORIGINAL

اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد در محاربه واقعه بین دولت علیه و روس ملاحظه نمائید طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار قریبا کان لم یکن مشاهده شد مشکوة بیان را این کلمه بمثابه مصباح است ای اهل عالم همه باریکدارید و برگ یکشاخسار بکمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال و لکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میآید و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای عصر گاهی بلسان شریعت و هنگامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده کفی بالله شهیدا ای اهل بها با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون شما از ان محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا او را باو گذارید و درباره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذاب قلوبست و مآئده روح و بمثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی اگر اهل فرقان بشریعت غرا بعد از حضرت خاتم روح ما سویه فداه عمل مینمودند و بذیلش تثبث بنیان حصن امر متزعزع نمیشد و مدائن معموره خراب نمیگشت بلکه مدن و قری بطراز امن و امان مزین و فائز از تعدیات امت مرحومه و دخان انفس شریره ملت بیضاء تیره و ضعیف مشاهده میشود اگر عامل میشدند از انوار آفتاب عدل غافل نمیگشتند سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضاء و نون دیگر معین و یاور او و هر دو بر حسب ظاهر با جنود و عساکر ایشان در قلعه حدید ساکن و مظلوم در بیتیکه جدار ان بمثابه قرطاس الامل مقطوع الا من الله انه لو یشاء يجعل القرطاس حدیدا اغلظ من الجبل و الحدید رقیقا ارق من جفن العین لعمر الله ادعوهم الی النور و یدعوننی الی النار و ما دعاء الظالمین الا فی ضلال اردت لهم العزة و ارادوا لی الذلة الکبری از اول ایام در دست غافلین مبتلا گاهی بعراق و هنگامی بارض سر و از انجا بعکاء که منفای قاتلین و سارقین بوده من غیر جهت ما را نفی نمودند و از این سجن اعظم معلوم نیست بکجا و چه جا محل گیریم العلم عند الله رب العرش و الثری و رب الکرسی الرفیع ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلی ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع امر بوده و هست خذوا امر الله و تمسکوا به انه نزل من لدن آمر حکیم با کمال شفقت و رحمت اهل عالمرا بما ینتفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم قسم بآفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده اند ظاهر شان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت

امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه اینقال امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصغا نماید امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشأنیکه مشرق آیات و مطلع بینات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بد کاران بدریای بخشش بی پایان پی برند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر که بد کار گمان مینمود از اختیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس را سبب علمای شیعه و اعمال نا شایسته بوده سبحان الله در کودکی می شنیدیم فلان عالم در کلمه قائم سخن میگوید که از احادیث و اخبار بما رسیده یوم ظهور انحضرت بکلمه تکلم میفرماید و نعباء کل از ان کلمه علیا اجتناب مینمایند و فرار اختیار میکنند آیا ان کلمه چیست که اعلی الخلق از حق اعراض مینمایند ای معشر جهلا ان کلمه اینست و دراین حین میفرماید هو در قیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق نشنیده فرار نمودید بگو اینست ان کلمه که از سطوتش فرائص کل مرتعد الا من شاء الله مقصود از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی بحر احدیه منع نموده اند و الا عالم عامل و حکیم عادل بمثابه روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش بتاج عدل مزین و هیکلش بطراز انصاف قلم اعلی حزب الله را وصیت میفرماید و بحبت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید مظلوم امروز مسجون ناصر او جنود اعمال و اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و و توپ یک عمل پاک عالم خاکرا جنت علیا نماید ایدوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حق جل جلاله را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید بما له ناظر نباشد بل بما عند الله لیس له ان ینظر الی ما ینفعه بل بما ترتفع به کلمة الله المطاعة قلب باید از شؤنات نفس و هوی مقدس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیه نصر تقوی الله بوده و هست اوست درعی که هیکل امر را حفظ میکند و حزب الله را نصرت مینماید لا زال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح المقربون مدن القلوب باذن الله رب الجنود عالما ظلمت احاطه نموده سراجی که روشنی بخشد حکمت بوده و هست مقتضیات ان را باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حکمت ملاحظه مقاماتست و سخن گفتن باندازه و شان و از حکمت حزم است چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول نماید از قبل نوشتیم لا تطمئنوا من کل وارد و لا تصدقوا کل قائل در جمیع احوال از حق جل جلاله بطلبید عبادش را از رحیق مختوم و انوار اسم قیوم محروم نفرماید یا حزب الله قلبی الاعلی یوصی العباد بالامانة الکبری لعمر الله نورها اظهر من نور الشمس قد خسف کل نور عند نورها و ضیائها و اشراقها از حق میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقات شمس امانت محروم نفرماید جمیع را در لیالی و ایام بامانت و عفت و صفا و وفا امر نمودیم طوبی از برای عاملین از اول ایام که انوار آفتاب امر از افق عراق اشراق نمود تاحین

قلم بیان از حرکت باز نماند بکمال روح و ریحان اهل امکان را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه وصیت نمود در لیالی و ایام صریر قلم مرتفع و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت تفویض ظاهر سی سنه و ازید آنچه بر این حزب مظلوم وارد صبر نموده‌اند و بخدا گذاشته‌اند هر صاحب عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد شهادت داده و میدهد اینمظلوم در این مدت بمواعظ حسنه و نصائح شافیه کافیه تشبث نمود تا بر کل ثابت و واضح شد که حق از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس آمده نزاع و جدال شان درند های ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان تبارک الرحمن الذی علمه البیان بعد از همه زحمتها نه امراء دولت راضی و نه علمای ملت یکنفس یافت نشد که لله امام درگاه حضرت پادشاه کلهبگوید لن یصینا الا ما کتب الله لنا بمعروف عمل نمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت انصاف بمثابه عنقا شد و صدق مانند کبریت احمر نفسی بخیر تکلم نمود گویا عدل بمثل اهل حق مبغوض عباد و مطرود بلاد گشته سبحان الله در فتنه ارض طا احدی بمحکم به الله تکلم نمود نظر باظهار قدرت و ابراز خدمت در حضرت سلطان معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته‌اند امثال ان نفوس قطره را دریا نمایند و ذره را آفتاب بیت گلین را حصن متین گویند و از حق مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالما بتهمت فساد اخذ نمودند لعمر الله آن نفوس جز عزت دولت و خدمت ملت قصدی و املی نداشته و ندارند لله گفته و لله میگویند و فی سبیل الله سالکند ای دوستان از مقصود عالمیان مسئلت نمائید حضرت سلطانرا تأیید فرماید تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز امن و امان مزین گردد از قرار مذکور بصرافت طبع بستگانرا گشود و مقیدین را آزادی بخشود بعضی از امور عرضش امام وجوه عباد فرض است و اظهارش از سنجیه ابرار تا اختیار مطلع شوند و آگاه گردند انه یلهم من یشاء ما اراد و هو المقتدر الامر العلیم الحکیم از ان ارض کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا معتمد الدوله فرهاد میرزا درباره مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب نه اینمظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم ملاقات نموده آنچه در نظر است دوبار در مرغ محله شمیران که مقر مظلوم بود تشریف آوردند کرة اول طرف عصر یومی کرة ثانی یوم جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان عالم و آگاهند نباید بغیر حق تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید این کلمات را امام وجه از قبل مظلوم مذکور دارد